

## دختر کوبانی!

حسن حسام

در نگاه آهوانه ات  
آئینه  
آب می شود  
و دیوار شب  
خراب می شود  
آنگاه که عشق و آزادی  
به چون گیسوان تو  
شکن  
در شکن  
گره می خورند

\*

در خامشای شب  
برمی خیزی  
خواب آلود  
گیسوان را می بافی  
قطار فشنگ حمایل دوشت  
بند پوتین  
سفت می کنی  
چشم می چرخانی  
و گوش می خوابانی  
هشیاری  
و بیداری  
نیمی  
ز عشق  
لبالب  
نیمی  
ز کینه

## سرشاری

\*

هر سایه می‌تواند  
مردی باشد بی‌چهره  
بچون قصابی

خیره

با چنگالی

خونین

و ایمانی

تیره

پس؛

صدای سقوط برگ را هم

باید شنید

و تو

می‌شنوی

رهوار و سرشار،

پاورچین

پاورچین

از سنگری

به سنگر دیگر

پای می‌کشی

تا جهان پیر

در رنگین کمان رؤیایت

جوان و تازه شود

اینجا؛

در این خرابآد

دربرابر بی‌دادی

که چون طوفان

زمین را می‌درد

خانه را می‌برد

تا داعشی بزاید،

پاسدار عشقی تو

هوای تازه مایی

\*

در چارگوشه زمانه‌ی تاریک  
در این جهنم سوداگری

و رسوایی

در قتل‌عام زیبایی  
کودکانت

هزار هزار

له می‌شوند

با بمب و توپ خانه و خواری

گرسنگی و بیماری

از شمال و از جنوب

مغرب و مشرق

در قند هارو دهلی و نیجر

در اصفهان و سقزو تبریز

در غزه و دیاله و شامات

در نینوا و موصل و تکریت

در چادرهای بی‌شمار

مردم آواره

در خون و خوف و گنداب

در سنگرهای بی سلاح عین العرب...

آهای ی ی

دختر کوبانی!

نماد جنگیدن

به چنگ و باد ندان

برای آزادی

و داد و آبادی!

پاریس

۲۰۱۴/۱۰/۲۳